

آلبر شمبون

۸۱۴۹۰

ترجمہ:

احمد شاملو



مؤسسہ انتشارات نگاہ

«تاسیس ۱۳۵۲»

عالم زنده‌ها...

عالم ما...

آنچه در این اوراق می‌خوانید «سرگذشتی» نیست که براساس زندگی در بازداشتگاه‌های تمرکز اسیران نوشته شده باشد. نیز این اوراق از آنچه در «اردوگاه‌های مرگ» شنیده و دیده شده یا خود بر سرگذشته است روایتی نمی‌کند. این اوراق، تنها و تنها رونویس چیزهایی است که من در جریان یک سال گرفتاری خویش، در سلول انفرادی اردوگاه‌های کار اجباری، شتاب‌آلوده بر پاره کاغذهایی یادداشت کرده، توفیق یافته‌ام از شبیخون‌های مکرر زندانبانان‌شان درامان نگه دارم بی‌آن‌که اکنون، هیچ‌گونه دستی در آن برده باشم حتا در نحوه‌ی بیان آن.

در این یادداشت‌ها، بیش از هر چیز روی سخن با عزیزانی است که من در طاقت فرساترین لحظات آن آزمایش محنت‌بار، احساس می‌کردم که آن‌گونه سخت به دستان کودکانه‌شان آویخته‌ام. با دست راستم به دستان ایزابل و به دستان ژروم با دست چپم<sup>۱</sup>، ما می‌خواهیم که، دست کم، فرزندان

---

۱ نویسنده توضیح می‌دهد که دخترش ایزابل را، در خانه مینو و پسرش ژروم را روم می‌خوانده... چون آوردن این معترضه در متن فارسی، جمله را آشفتگی می‌کرد و از طرفی در

ما از آنچه بر ما گذشته است آگاه باشند و این حقایق را هرگز از یاد نبرند. نیز در این یادداشت‌ها روی سخن با کسانی است که از آن دوران محنت و درد، در تاریخ زندگی خویش فصلی مشترک یافته‌ایم. و اکنون این کلمات، با همه‌ی نارسایی خویش آن دنیای نوانسانی را که ایشان نیز در آن درهم شکسته‌اند و خرد و متلاشی شده‌اند، بار دیگر بر پای می‌دارد. زیرا تنها و تنها هم این گروهند که می‌توانند آن را چنان که بود در خاطره‌ی خویش تجسم دهند. با ناینایی که هرگز مردمکانش از تابش نور تأثر نپذیرفته است چه گونه از رنگ‌ها حکایت توان کرد؟

و سرانجام، در این یادداشت‌ها روی سخن با همه آن کسانی است که به حقیقت با ما در این اعتقاد همداستانند که اگر مشیت‌الهی بر این قرار گرفته است که از اسیران بوخن‌والد، اشتروف هوف، داخاو، آشویتس، برگن بلزن و دیگر کشتارگاه‌ها چند تنی جان به سلامت ببرند، تنها از برای آن بوده است که اینان بی هیچ فتوری صدا بر دارند، از آنچه در این معابر دوزخ گذشت پرده برگیرند، و بر آنچه که دستکار عاشقان حکومت سرنیزه و زور بر میلیون‌ها تن مردم بی‌گناه رسید، شهادت دهند.

ما، هم از آن دم که آزادی یافتیم، بر آنچه به ما رفت قلم عفو کشیدیم... بخشیدن؟ - آری بخشیدیم. اما فراموش کردن - نه! هرگز فراموش نمی‌کنیم! غوطه خوردن در خاطره‌های بیمارگونه‌ی خویش، هرگز با احساس لذتی همراه نیست. ولیکن مصائبی هست که اثر آن هرگز محو نمی‌شود، نه بر روح، نه بر دل، و نه بر کالبد آدمی. با این وجود - به رغم نوپیدی خوف‌انگیزی که گاه گاه دل و جان ما را می‌آکند و روح‌مان را به جانب تباهی و خشکی می‌کشد - ما بازگشتگان از مسلخ را می‌باید از این که توانسته‌ایم «به بازی با بازیچه‌ی زندگی» ادامه دهیم بسی رضایتمند و دلشاد دانست.

متن کتاب بارها نویسنده از کودکان خود با نام مصغرشان یاد می‌کند و این توضیح لازم بود، در این جا آورده شد.

ما برای این بازگشت بیش از آنچه در توان و جسم و روح آدمی است مبارزه کرده‌ایم. مادر این مبارزه یک دم از پاننشستیم و پنداشتیم «آزادی» به ما امکان خواهد داد که هر چیز را بدان گونه که به هنگام گرفتاری وانهاده بودیم بازیابیم. پنداشتیم که چون آزادی را بازیابیم، هم بدان دنیایی که در آن تولد یافته‌ایم و در آن رشد کرده‌ایم و در آن زیسته‌ایم باز می‌گردیم. چه زود دریافتیم که دیگر هیچگاه به بازیافتن راه آن دنیا توفیق نخواهیم یافت. چه زود دانستیم که رد دنیای خود را الی‌الابد گم کرده‌ایم.

بی‌آن که سربگردانیم و به زیر پای خویش نظری کنیم خود را به ناخن و چنگ و دندان بالاکشاندیم تا در اعماق لجه درهم نشکنیم، اما هنگامی که سرانجام، شد آن زمان که از کناره‌نگاهی در آن کنیم، دریغ! آنک ماییم در اعماق لجه، که راه به ساحل نجات نبرده‌ایم و دیگر هیچ‌گاه راه به ساحل نجات نخواهیم برد!

سعادت بازیافتن خویشان و کسان و بازگشت به دیار زندگان نه بدان قدر بود که امید می‌داشتیم. بسا که، سنگ کفه‌ی شور بختی‌های ما وزین‌تر از آن بود که می‌پنداشتیم. و بسا که این سنگینی، در روح ما شکستی نه از آن گونه آورده است که، دیگر ترمیم پذیرد!

آمیزش با کودکان، تلاش روزانه معاش، محبت عزیزان، موسیقی، و همین تماشای ساده طبیعت، دردهای ما را تسکینی است، با این همه لحظاتی پیش می‌آید که دیگر هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند دستگیرمان شود. همه دست‌ها بی‌ثمر ره‌امان می‌کند و ما، تنها، قدم به راهی می‌گذاریم که در آن هیچ کس نمی‌تواند همگام‌مان شود مگر آن کسی که خود، دوشادوش ما این راه صلیب را درنور دیده باشد. آن‌گاه صدای او، فقط حضور

۱ راه صلیب، منظور فاصله‌ی میان عیسی مسیح و تپه‌ی جلجتا است، که مسیح صلیب خود را بر دوش کشید، و از آن معنای رنجی را که به خاطر آزادی و حقیقت برانسان‌ها تحمیل شود افاده می‌کنند.